

داستان مُونگَکه قاآن بن تُولوی خان بن چنگِلپز خان و آن بر سه قسم است

قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت منشعب گشته‌اند و صورت او و جدول شعب فرزندان. ۵

قسم دوم:

در حکایت جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی و تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و ذکر مصافحه که داده و فتحها که [او را] میسر شده.

۱۰

قسم سوم:

در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلگه‌ها و مثله‌ها و حکم‌های نیکو که کرده و گفته و حکایات و حوادث که در عهد او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و نامرتب از هرجا معلوم شده.

قسم اول در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و
شعب فرزندان [او] که تا غایت [وقت] منشعب گشته‌اند
و صورت او و خاتونش و جدول شعب فرزندان

منگنه‌قاآن پسر مهتر تولوی خان بود از خاتون بزرگترین او
۵ سُورَقَقْتَنِي بیکی دختر جاءِگمبو برادر اونگخان پادشاه کرایت در
وجود آمده، و خواتین و قومایان بسیار داشت؛ و خاتون بزرگترین
او قُوتُوقْتَنِ خاتون بود دختر اولدای پسر بُوتُوكُزگان از استخوان
اپکیراس که داماد چینگیزخان بود؛ و از این خاتون دو پسر
داشته: بزرگترین بالتو و کوچکین اورنگشاش؛ و اورنگشاش را دو
۱۰ پسر بوده: مهتر ساربان و کهتر [کونچاک]؛ و هر دو در جوانی
نماندند، و ایشان را فرزند نبوده. و ساربان با نوموغان به لشکر
دارسو آمده بود و با شپرکی متفق شده و نوموغان را گرفته پیش
[مونگنه تیمور] برده‌اند و آنجا وفات یافت و شپرکی را به حدود
سواحل و گرمییر فرستاده تا آنجا نماند.

۱۵ و هم از این خاتون دختری داشته نام او بایالون، و او را به
پسر چاؤ قورچین فرنگ داده که برادر هولدای بود و هولدای پدر
مادر این دختر. و خاتونی دیگر بزرگ داشته نام او اوغولقویمیش
از استخوان اویرات، و او روزگار قوتوقه بیکی که برادران اولجای
خاتون بوده‌اند؛ و این خاتون بغايت حاکمه بود و در اول نامزد
۲۰ تولوی خان بود، بدین سبب برادران شوهر خود قوبیلای قاآن و

هُولَّاگُو خان را فرزند می‌گفت و ایشان از او ترسیدندی؛ و از این خاتون پسر نداشت، دو دختر داشته نام بزرگترین شپرین و از آن خردتر بیجیقه، و کرونان نیز گفته‌اند. شیرین را به [چوچمتای]³⁷² پسر تایچو کُورگان داده بود؛ و تایچو دختر کوچکین [چینگ‌گیز خان التالون]³⁷³ داشته و از استخوان / [اولقتونوت] بود. و چون شیرین نماند بیجیقه را هم به او دادند؛ و دو قومای معتبر داشته: یکی بایاؤچین نام از قوم بایاؤت، و از او یک پسر داشت نام او شپرکی، و این شپرکی را دو پسر دیگر است: توراتیمур و توغانْ تیمур؛ و توغانْ تیمور پسری داشت اولوس بوقا نام پیش قaan می‌بود و سبب گرفتن بایاؤچین آن بود که پدرش زه کمانی از قورچی خانه بذدید و در ساق موزه او بیافتند و بدان گناه او را به یاسا می‌رسانیدند. مونگکه قaan فرمود تا دختر او را حاضر کردند، و در نظرش آمد و او را برگرفت؛ و دیگر قومه را نام او: کویی تنی بود از استخوان ایلچیگین، و از او پسری داشته نام او: آسوتای، و با آریغ بوكا یکی شد و با قوبیلای قaan مخالفت نمود؛ و این آسوتای را چهار پسر بوده: مهتر: اولجای، دوم: هولاچو، سوم: هنتوم، چهارم: اولجای بوقا؛ و این هر چهار پسر در حضرت قaan می‌بودند و احوال ایشان مشروح معلوم نشده؛ و جدول شعب فرزندان مذکور بر این نمط است که اثبات می‌یابد.

قسم دوم از داستان **مُنگَكَه قاآن** در ذکر جلوس او و صورت تغت و خواتین و شهزادگان و تاریخ و حکایات و فتحها که او را میسر شده است.

ذکر سبب انتقال [قاآنی به] **مُنگَكَه قاآن** و مقدمه جلوس او بر تغت پادشاهی

سبب انتقال [قاآنی] به سعی جمیل مادر او **سُورْقَقْتَنِي بیکی** به طریق کفایت

چون گیوک خان درگذشت، دیگر باره اضطراب به امور مملکت راه یافت و مصالح ممالک را خاتون او اغول قیمیش با ارکان دولت می ساخت، و پیش از آن در وقتی که او گنگ قاآن به جنگ ولايت ختای برنشسته بود، تولوی خان را واقعه ناگزیر بر سید. قاآن از سوز فراق او همواره نسالان می بود و چون مست شدی بسیار بگریستی و گفتی از فراق برادر بسیار دلتنگ می شوم، بدان سبب مستی را اختیار می کنم تا مگر دمی آن نایره ساکن تر گردد. و از ۱۵ غایت دلبستگی که به احوال فرزندان او داشت فرمود که مصالح اولوس و تدبیر لشکر او به رای خاتون بزرگش که عاقله جهان است سوز ققتنی بیکی مفوّض باشد، و پسران و لشکر در فرمان او. و سوز ققتنی بیکی در اهتمام و مراعات فرزندان و ترتیب مهمات ایشان و از آن لشکر و اولوس ضبطی بنیاد نهاد که مقدور هیچ ۲۰ کلامه داری نتواند بود.

و قاآن در کلیات امور و مصالح مملکت با او گنجایش کردی و از صواب دید او در نگذشتی و تغییر و تبدیل به سخن او راه ندادی؛ و متعلقان او به حمایت و احترام ممتاز بودندی، و در هیچ بُولغاً از ایشان چیزی که خلاف یأسای قدیم و حدیث باشد صادر نشد؛ و به وقت جلوس هر پادشاهی تمامت شهزادگان از ۵ افعال خویش در مقام خجالت می‌بودند الا [سُورَقَتْنَيٰ] بیکی و پسران بزرگوار او؛ و این معنی از غایت کفایت و کمال عقل و کیاست و نظر در عواقب امور تواند بود. و از وقت وفات پکه نویان باز همواره به انجاد تُعَفَ و هدايا رعایت جوانب عشاير و اقارب به تقدیم رسانیده بود و به بدل و اصطناع عساکر و اجانب را ۱۰ مطیع و هواخواه گردانیده، چنانکه بعد از گُیوکخان اکثر خلق بر تفویض خانیت به پسر مهتر او منگکه قاآن متفق الکلمه شدند و بر این جمله محافظت جوانب می‌کرد تا وقتی که ایزد تعالی جل جلاله بواسطه کاردانی و کفایت او عروس مملکت را در کنار منگکه قاآن نشاند.

۱۵ و هر چند متابع و مقوی ملت عیسوی بود، در اظمار شعار شرع مصطفوی بفاتیت کوشیدی و صدقه و عطا در حق ائمه و مشایخ اسلام مبذول داشتی و مصدق این معنی آنکه هزار بالش نقره بداد تا در بخارا مدرسه سازند؛ و شیخ الاسلام سيف الدین باخرزی قدس الله روحه العزیز مدبر و متولی آن کار خیر باشد؛ و ۲۰ فرمود تا دیهمها خریدند و بر آن وقف کرده، و مدرسان و طالب علمان را بنشاند و دائماً صدقات به اطراف و نواحی فرستادی و اموال بر مساکین و فقرای اسلام نفقه کردی و این طریق هرا مسلوک می‌داشت تا در ذی الحجه سنّه تِسْعَ وَ أَرْبَعَنَ وَ سِتَّمَائَه که در گذشت.

مقدمه جلوس او بر تخت خانیت

بأتو به وقت واقعه گُیوک‌خان به درد پای مبتلا بود و از راه آقایی به همه جوانب به استحضار عشایر و اقارب ایلچیان متعاقب فرستاد / تا تمامت پسران اینجا آیند و قورپلتائی ساخته یکی را [که] مستعد باشد و مصلحت دانیم بر تخت نشانیم.^{۳۷۴}

فرزندان او^۱ قاآن و گُیوک‌خان و چفتائی ابا نمودند که یورت اصلی و تختگاه چینگیزخان اونان و کلوران است، بر ما واجب نیست به دشت قِپچاق باشی رفتن، و خواجه و ناقو و قونقور تغایر را و تیمور نویان که امیر قراقوزوم بود قایم مقام خویش بفرستادند به موجبی که شہزادگان اتفاق کنند خط دهنده، چه بـأتو جمله شہزادگان را آقا است و فرمان او بر همگنان نافذ، و از صواب دید او به هیچ وجه تجاوز ننمایم.

بعد از آن سُورققتني بـیکی مُنگـکه قاآن را گفت چون پسران خلاف آقا کردند و پیش او نرفتند تو با برادران برو و عیادت او به تقدیم رسان. مُنگـکه قاآن بر وفق اشارت مادر متوجه حضرت بـأتو شد؛ چون آنجا رسید و به شرایط خدمت قیام نمود، با تو از ناصیه او آثار رشد و کفایت مشاهده کرد و گفت: از میان شہزادگان مُنگـکه قاآن استعداد و اهلیت خانی دارد که نیک و بد روزگار دیده و تلغی و شیرین هر کار چشیده و بکرات لشکرها به اطراف کشیده، و به عقل و کفایت از همگنان ممتاز، و فقار و حرمت او در نظر او^۲ قاآن و دیگر شہزادگان و امرا و لشکریان هرچه تمامتر بوده و هست؛ و قاآن او را و برادرش کولگان و گیوک‌خان را با من که بـأتو ام و اورده و اوزوغ جوچی بـیکبار به جانب ولایت قِپچاق و ممالکی که در آن حدود است فرستاد تا مسخر گردانیم و اقوام اولپرلپک و قِپچاقان و اقوام اورقساقان و چـركـس

را ایل و منقاد گردانید، و مقدم قپچاقان بآچمان و مقدم اقوام
چرکش توقان و مقدم اقوام آس آجیس را و شهر من کرمان را
منگکه قاآن بگرفت و قتل و غارت کرده ایل گردانید.

بعد از آن در [اوْت] پیل موافق سنّه ثمان و ثلاثین و سیماهه

قاآن یرلیغ فرستاد تا شهزادگان بازگردند. تا ایشان آنجا رسیدن ۵
قاآن وفات یافته بود و یرلیغ او بر آن جمله که شیرامون پسرزاده
او ولی‌العهد باشد، توراگنه خاتون حکم او را دگرگون کرده مسموع
نداشت، و گیوک [خان] را بهخانی نشاند. این زمان شایسته و
لائق پادشاهی منگکه قاآن است و از اُرُوغ چینگیز خان کدام پسر
دیگر هست که به فکر ثاقب و رای صایب ضبط ممالک و لشکر ۱۰
تواند کرد مگر منگکه قاآن که پسر عم نیکوی من تولوی خان است
که پسر خردتر چینگیز خان است و یوزت بزرگ او دارد؛ و معلوم
است که به حکم یاسا و رسم مفعول جایگاه پدر به پسر کوچکتر
رسد، بنابراین مقدمات پادشاهی از آن منگکه قاآن است.

چون باتو این اندیشه تمام کرد، ایلچیان را پیش خواتین ۱۵
چینگیز خان و خواتین و پسران اوگتائی قاآن و خاتون پکانویان
سُورققتنی بیکی و دیگر شهزادگان و امرای دست راست و چپ
فرستاد که از شهزادگان آنکه یاساق و یرلیغ چینگیز خان به چشم
دیده و به گوش شنیده منگکه قاآن است. مصلحت الوس و لشکر و
[رعیت] و ما شهزادگان در آنکه او را به قائنی بنشانیم؛ و فرمود ۲۰
تا برادران او اُرُوده و شپیان و بِرکائی و تمامت اُرُوغ جوچی و
از شهزادگان دست راست قراهو لاگو از فرزندان چفتائی جمعیتی
ساختند و روزها طوی کردند و بعد از آن بر اجلas منگکه قاآن
اتفاق نمودند.

منگکه قاآن ابا می نمود و به تقلّد آن امر عظیم رضا نمی داد و ۲۵

متقلّد آن کار بزرگ نمی‌شد. و چون العاج می‌کردند و او در ابا
مبالفت می‌نمود، برادر او مُوگَائی اغول برپای خاست و گفت: در
این مجمع تمامت شرط کرده‌ایم و خط داده که از فرموده صاینْ
خان باتو نگذریم، چگونه مُونگکه قاآن از صواب دید او عدول
می‌جوید؟! باتو سخن مُوگَارا پسندیده‌داشت و بر آن تحسین‌ها کرد
و مُونگکه قاآن ملتزم شد. و باتو چنانکه معتاد و معهود مُغولان است
برخاست و تمامت شہزادگان و نوینان به موافقت کمر گشاده و
کلاه برداشته زانو زدند، و باتو کاسه گرفت و خانی را در محلِ
خویش قرار داد؛ و تمامت حاضران بیعت کردند و بر آن مقرر شد
که در سال نو قورپلتای بزرگ سازند. بر این اندیشه هرکس با
یورت و مُخیم خویش رفتند [و مراجعت نمودند]، و آوازه این
بشارت / در اطراف منتشر گشت. آنگاه باتو برادران خویش بِرکائی
و تُوقاتِیمُور را فرمود تا [با] لشکری کران در صحبت مُونگکه قاآن
به کلُورَان که تختگاه چینگیزخان است روند و به حضور تمامت
۱۵ شہزادگان قورپلتای کرده او را بر تخت پادشاهی نشانند. و از
پیش باتو روانه شدند.

مصراع

عَزٌّ وَ دُولَتْ بَر يَمِين وَ فَتْحَ وَ نَصْرَتْ بَر يَسَار
وَ بَهْ مَقَامْ جَرْكَائِي فَرَوْ آمَدَنَد وَ سُوْزَقْقَتَنِي بِيكَسِي بَهْ تَلَطَّفْ و
تَكَلَّفْ اقارب و عشایر را استعمالت می‌داد و به قورپلتای دعوت
می‌کرد. جمعی پسران از اُوزوغ قاآن و گُیوکخان و پیسو مُونگکه
و بُوري فرزندان چفتانی در آن باب دفعی می‌گفتند و در آن کار
تعویقی می‌انداخت. به علت آنکه خانی در اُوزوغ قاآن یا گُیوک
خان می‌باید، و بکرّات ایلچیان را پیش باتو فرستادند که ما از این
۲۵ اتفاق دوریم و بدین میثاق راضی نه. پادشاهی به ما می‌رسد،

چگونه به دیگری می‌دهی؟

باتو گفت: ما به موافقت آقا و اپنی این مصلحت اندیشیده‌ایم و این سخن تمام کرده بروجی که فسخ آن ممکن نیست، و اگر این کار بدین موجب می‌شود و جز از مونگکه‌قاآن دیگری نامزد بودی کار پادشاهی خلپ‌پذیر گشتی چنانکه تدارک آن ممکن نبود؛ و اگر پسران در این باب تأمل نمایند و به نظر عاقبت اندیشی در نگرند معلوم شود که رعایت جانب پسران و نوادگان قاآن رفته است، چه تمثیت امور چنین ملکی عریض فسیح که از ۵
شرق تا غرب است به قوت بازوی کودکان بر نماید.

و در این گفت و شنید آن سال موعد به آخر کشید و سال ۱۰ دیگر به نیمه رسید و کار عالم و امور ملک هر سال برونق‌تر می‌گشت؛ چون میان ایشان بعده مسافتی بود اتفاق کنگاچ به اجماع دست نمی‌داد و مونگکه‌قاآن و سوزققتنی پیکی پیش ایشان می‌فرستادند و طریقه مراعات و موالات مسلوک می‌داشت؛ و ۱۵ چون نصایح و مواعظ را در آن طایفه اثری نبود بر سبیل تلطّف و تهدید پیغامها مکرر می‌کردند و ایشان تعلل می‌نمودند و هر نوبت حجت بر ایشان مکرر می‌گردانید تا مگر به رفق و مدارا منزجر گردند و از خواب غفلت و غرور متنه شوند. چون آن سال به آخر رسید، به هر جانب ایلچیان را فرستاده بودند تا اقربا و انساب ۲۰ به موضع کلوران گرد آیند.

شیلامون بیتکچی را پیش او گول قیمیش و پسران او خواجه و ناقو فرستادند و علم‌دار بیتکچی را پیش پیسو مونگکه که بیشتر اوروغ چنگیزخان جمع شده‌اند و کار قورپلتای تا غایت موقف شما مانده و عذر و دفع را مجال نه، اگر اندیشه یکدلی و اتحاد دارید به قورپلتای باید آمد تا بااتفاق مصالح ملک ساخته شود. ۲۵

ایشان چون دانستند که چاره نیست، ناتو اُغول [روان شد، و قدّاًق نُویان و جمعی از امرای حضرت گیوکخان و پیسو نتوهه اُغول] پسر [زاده] چفتائیخان از مقام خویش به موافقت ایشان نزدیک شیرامون آمدند و هرسه در یک موضع جمع شدند؛ و بعد از آن خواجه نیز در حرکت آمد، و هنوز متصور ایشان [آنکه] بی ما کار قوریلتاً تمشیت نپذیرد؛ برکه نزد باٹو پیغام فرستاد که مدت دو سال [است] تا می خواهیم که منگکه قآن را بسر تخت نشانیم و فرزندان اُوکتائی قآن و گیوکخان و پیسو منگکه پسر چفتائی نیامدند.

باٹو جواب فرستاد که او را بر تخت نشان، هر آفریده که از یاسا بگردد سرش برود. شهزادگان و امرا که پیش منگکه قآن بوده اند چون بِرکَائی و از امرای بزرگ هر قاسون و از شهزادگان دست چپ پسران جوچی قسار [یگو] و پیسو نگکه و ایلچیتائی پسر قاچیون و تاچار پسر اوتچی نویان و پسران بلکوتائی که جمله برادرزادگان چینگیزخان بودند و از شهزادگان دست راست از فرزندان چفتائی قراهولاگو و از فرزندان [او] اُوکتائی قآن قدان و از نوادگان [او] مونگکو پسر کوتان و برادران مونگکه قآن قوبیلائی و هولاگو [خان] و موگه و آریغ بوكا تمامت جمع شدند و به وقت جلوس مبارک او اندیشه کردند که چگونه کنند تا هر کس ساُرآمپشی بکند. پیکی معین کرد که [برکَائی] به چوکگون بسبب درد پای بنشینند به جای خود؛ و قوبیلائی نیز بنشینند و تمامت به سخن قوبیلائی نگاه کنند؛ و فرمودند که موگه بر در بایستد تا پادشاهزادگان را و امرا را منع تواند کرد.

و هولاگو را فرمود تا پیش باوژچیان و قوبزچیان بایستد تا هر کس سخن بی حساب نگویند / و بشنود. بدین موجب مرتب /

گردانیدند، و ایشان هردو آمدشده می‌کردند تا کارهای قوریلتنای راست شد. منجمان طالعی مسعود اختیار کردند.

و از دلایل دولت روز افزون او یکی آن بود که در آن چند روز هوای آن حدود به نقاب سحاب محتجب بود و بارانهای متواتر می‌بارید و کس چهره مهر نمی‌دید. اتفاقاً در آن ساعت که منجمان ۵ اختیار کرده بودند و می‌خواستند تا رصد کنند ناگاه خورشید جهان افروز از زیر ابر پیدا شد و به مقدارِ جرم آفتاب آسمان گشاده گشت تا منجمان به آسانی ارتفاع گرفتند و جماعت حاضران از شهرزادگان مذکور و امرای بزرگ و معتبر و سروران هر قومی ۱۰ و لشکریان بی‌اندازه که در آن حدود بودند تمامت کلامها از سر برداشتند و کمرها بر دوش افگندند؛ و در قاتاییل که سال خوک باشد واقع در ذی القعده سنّة ثمان و أربعين و سیّماهه مونگکه قaan را در حدود قراقوزوم که تختگاه چنگکیپزخان بود بسی سریر فرماندهی و تخت پادشاهی نشاندند و امرا و لشکریان از برون ۱۵ اوردو نیز به موافقت شهرزادگان با تفاوت نه نوبت زانو زدند.

و چون به مبارکی بر چهار بالش مملکت بنشست از کمال علوی همت خواست که در آن حال آسایشی به جمله اجناس و انواع رسد. یاسا فرمود که در این روز همایون هیچ آفریده طریقه منازعت و مشاجرت نسپرد و به تماشا و عشرت مشغول باشد، و تا چنانکه اصناف انسان به تمتع و تلذذ از روزگار انصاف می‌ستانند انواع ۲۰ حیوانات و اجناس جمادات نیز از آن نصاب بی‌تصیب نباشند، و حیوانات انسی را از مرکوب و محمول به عنای رکوب و حمل و قید و شکال تعرّض نرسانند؛ و آنچه مأکول باشد در شرع عدل خون ایشان نریزند و وحوش از پرنده و چرند، خاکی و آبی از ۲۵ تیر و دام صیّادان ایمن باشند و در ریاض امان به مراد پر و بالی

بزند؛ و ادیم زمین را بهزحمت میخ و صداع نعل نرجانند؛ و آب

روان را به استعمال انجاس و ارجاس ملوث نگردانند. /

سبحان الله وجودی که باری تعالی آن را منبع مرحومت و مجمع
فنون معدلت گردانید تا بهحدی که آسایش سایر حیوانات و جمادات
خواهد. اهتمام همت همایونش به اصلاح ضعفا و نشر معدلت و
رأفت در حق خواص و عوام تا چه غایت تواند بود؟! ایزد تعالی
اُزروغ نامدار او را سالهای مديدة و قرنهاي بعید از ملک و دولت
متمنع و برخوردار دارد بمته و لطفه.

آن روز بر این شیوه به شب رسانیدند و روز دیگر طوی در
خیمه کردند که صاحب یلواچ ترتیب کرده بود از جامه‌های نسیج
و زربفت به‌الوان گوناگون چنانکه پیش از آن کس خیمه‌ای چنان
نافراخته بود و بارگاهی چنان نساخته. و بر نمطی که صورت آن
اثبات یافت، پادشاه جهان بر تخت نشسته بود و شهرزادگان چون
عقد ثریا بر دست راست او مجتمع و هفت برادر عالی‌قدر در
۱۵ خدمتش بده پای ادب استاده، و از دست چپ خواتین بر مثال حور
عین بنشسته، و ساقیان سیم ساق کاسات قمیز و شراب به آباریق و
اکواب می‌گردانیدند و [در میان] نوینان و امرای مقدم ایشان
مِنگاسار نویان در میان قورچیان بنده‌وار ایستاده، و بیتکچیان و
وزرا و حجاب، و نواب، مقدم ایشان بلغاًقا در مرتبه و مقام
۲۰ خویش صفت زده، و سایر امرا و حشم بیرون بارگاه هریک به‌جای
خویش به‌قدم ادب ایستاده.

مدت هفته‌ای بر این نمط سور و سرور بود، و وظیفه بیت
الشاراب و مطبخ هر روز دو هزار گردون شراب و قمیز و سیصد
سر اسپ و گاو و سه هزار سر گوسفند؛ و جهت حضور بِرْکائی
۲۵ تمامت را به طریق مشروع می‌کشتند؛ و در میانه آن طویها قدان

أغول و برادرزاده او ملک اوغول و قَرَاهُولَاغُو برسیدند و بر عادت معهود و رسم مألوف مناسن تهنیت به تقديم رسانیدند و باتفاق به استیفای لذات و چېرْغامپشی مشغول گشتند، والسلام.

حکایت غدر و مکر اندیشیدن بعضی شهزادگان از اوروغ اوکتائی قاآن در حق مونگکه قاآن و ظاهر شدن آن حال از کشیک قوشچی و خبر آوردن و گرفتن ایشان

و چون ایشان منتظر وصول دیگر شهرزادگان می‌بودند و در کار عیش و طرب افراط و تفریط می‌نمود، و هیچ افریده را تصور نه که یاسایی قدیم چیننگکیپزخان تغییر و تبدیل پذیرد و بهیچ وجه خلافی و نزاعی در میان اوروغ واقع گردد جانب احتیاط مهممل ۱۰ ماند، و شپرامون و ناقو پسر [زادگان] اوکتائی قاآن و قوتوق پسر قرآچار با یکدیگر اتفاق کرده نزدیک رسیدند و با ایشان گردونه‌های بسیار پر سلاح، و در دل مکر و غدر اندیشیده.

ناگاه از اتفاقات حسنیه که دولت عبارت از آن است جانورداری، کشگت نام، از استخوان قنقلی از جمله قوشچیان مونگکه قاآن را اشتری ۱۵ ضایع شد و در طلب آن می‌گردید، و در میان خیل لشکر شپرامون و ناقو افتاد و لشکری بسیار دید با گردونه‌های بی‌شمار که به‌اسم مأکول و مشروب جهت طوی تهنیت بار کرده بودند و از سر آن حال غافل، طلب ضاله خویش می‌کرد. در راه به کودکی رسید پیش گردونی شکسته نشسته. کودک پنداشت که سواری از آن ایشان ۲۰ است. در اصلاح گردون از او یاری خواست. کشگت پیاده شد تا مدد او کند. نظر او بر اسلحه و آلات حرب افتاد که در گردون تعییه کرده بودند. از کودک پرسید که این بار چیست؟ گفت: سلاح است

که در دیگر گردونه‌ها است. کِشِگْ دانست که با گردونه‌های پر از سلاح رفتن از مکری و غدری خالی نیست، لیکن خود را غافل ساخت. چون از معاونت او فارغ شد، شبانه به خانه رسید و مهمان فرو آمد و گستاخ گشته پتدربیج از احوال استخباری می‌نماید. چون بر حقیقت حال واقع گشت به یقین او را معلوم شد که در خیال آن جماعت مکر و نفاق است و بر آن‌اند که در اثنای طوی مبارک باد چون مست شده باشند پایی از جاده حرمت بیرون نهند و دست تطاول دراز کرده / آنچه کِنْکَاج کرده‌اند به اتمام رسانند، و ^{378/} لَأَيَعْقِ الْمُكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ.

۱۰ کِشِگْ زمام اختیار بگذاشت و کم شتر گرفته سه روزه راه را به یک روز براند و بی‌اجازت و دهشت ناگاه در بارگاه آمد و به دلی قوی آغاز سخن کرد و گفت: شما به لهو و طرب مشغول شده‌اید و مخالفان به قصد شما برخاسته‌اند و منتیز فرصت گشته و اسباب کارزار را مستعد شده؛ و آنچه مشاهده کرده به مشافهه تقریر ۱۵ کرد و ایشان را بر مباردت به دفع و تدبیر آن به تعجیل تمام تعریض می‌کرد. چون امثال آن حیل در آیین مُغول معهود نبود خاصه‌در عهد دولت چینگیزخان و اُرُوغ او، آنرا بغایت مستبعد می‌داشتند و بکرات سخن او باز می‌پرسیدند، و او همان معنی بی هیچ خلاف تقریر می‌کرد؛ و آن سخن در سمع مُونگکه قآن جای نمی‌گرفت و بدان التفات نمی‌کرد؛ و کِشِگْ مبالغت تمام می‌کرد و ۲۰ قلقی و اضطرابی از او مشاهده می‌کردند، و سکون [و تمکن] مُونگکه قآن برقرار. و شهرزادگان و نوینان که حاضر بودند احتراز از آنکه مبادا که چشم‌زخمی رسد بر آن ثبات انکار می‌نمودند و پیش از آنکه مجال فرصت نماند هر کس از شهرزادگان می‌خواستند ۲۵ که در راه تدارک آن معنی قدم نهند و به نفس خویش رفته از آن

حال تفحّصی نمایند.

عاقبہ الامر بر آن متفق شدند که امیر مِنگسَارْ نویان که سرور امرای حضرت بود در مقدمه برود و از آن حال استکشاف نماید. بر وفق اشارت با سواری دو سه هزار پرنشست و صبحدمی بنزدیک مقام ایشان رسید. با پانصد سوار دلیر پیشتر برآند تا نزدیک خانه‌های ایشان و از جوانب لشکرها دررسید، و شپرَامُون پیشتر از آن آغْرُوق خویش را در موضع مَاسْکی گذاشته بود و جریده با پانصد سوار می‌آمد. در موضع سَارِی کِمَرَ امیر مِنگاسَار مذکور و شهزاده مُوگَه که مقدم لشکر بود و چوْقَبَالْ کُورْگَان از استخوان کِرَایت با لشکرها که داشتند پیرامون شپرَامُون و ناقو و قُوتُوق و دیگر شهزادگان که با ایشان بودند درآمدند و ایلچی فرستادند که از شما نقلی کرده‌اند و به سمع مبارک پادشاه رسیده که شما به دل بد می‌آیید! اگر این سخن خلاف است دلیل آن باشد که [بی] تفکّر و تردّد روی به درگاه آرید؛ و الا فرمان چنان است که شما را گرفته آنجا بریم. از این دو امر کدام اختیار می‌کنید؟

ایشان چون آن پیغام شنیدند و حال آنکه چون نقطه در میان دایره مانده بودند و اتباع و اشیاع ایشان دور، بغايت متّحیّر و سرگردان گشتند و از سرِ اضطرار به قضا رضا داده، انکار آن معنی کردند و گفتند به دلِ راست می‌آییم. و بر آن قرار که با تفاق عزم بندگی مُونگکه قاآن کنیم. امرای مذکور پیش شپرَامُون و شهزادگان آمدند و یکدیگر را کاسه داشتند، و با سواری چند معدود روی به حضرت [قاآن] نهادند. چون نزدیک رسیدند، پیشتر نوکران ایشان را سلاح بازگرفته بازداشتند. و فرمان شد که قومی از امرا که در صحبت شهزادگان اند بیرون باشند. جمله را بازداشتند و ایشان نه نه تِگِشِمپیشی کرده در اندرون اورد و رفتند

و سه روز به طوی مشغول شدند، و از ایشان هیچ سخن نپرسیدند.
 چهار [م] روز [چون] به درگاه آمدند و قصدِ در رفتن کردند،
 ایلچی مونگکه قآن برسید که امر و ز توقف کنید؛ و فی الحال ایلچی دیگر
 برسید که هر نوکری و لشکری که با ایشان است تمامت هزاره و
 ۵ صده و دهه با اوجاُر خود روید چنانکه اگر شب را اینجا یکی
 مانده باشد او را به یاسا رسانند.

بن موجب فرمان تمامت بازگشتند و شهزادگان تنها بمانندند
 و جهت محافظت ایشان لشکری معین کردند.

حکایت حاضر شدن مونگکه قآن در اوردوی چینگیزخان و پرسیدن یارگوی شهزادگان به نفس خویش به باریکی تمام

۱۰

دیگر روز مونگکه قان به اوردوی چینگیزخان حاضر شد و
 بن صندلی نشست و به نفس خویش شهزادگان و شیرامون را
 یارگو داشت / و سخن پرسید که بر این منوال از شما نقلی^{379/}
 ۱۵ کرده‌اند، هر چند مصدق و معقول نمی‌افتد و در گوش خرد مسموع
 و مقبول نمی‌افتد، اما بحث و استکشاف از راه مbasطت واجب و
 لازم می‌آید تا چهرهٔ یقین از غبار شک و شبہت پاک گردد. اگر
 بهتان و افترا باشد کذاب و مفتری سزای خویش مشاهده کند تا
 عالمیان را اعتبار حاصل آید. پسран انکار کردند که ما را از
 ۲۰ این حال هیچ خبری نیست.

مونگکه قآن فرمود که آتابک شیرامون قتاگورین نام را حاضر
 کردند و از او پرسید. منکر گشت. فرمود تا به چوب پرسند. مقرّ
 آمد و گفت: پسran خبر ندارند، ما امرا کنگاچ کرده بودیم [و

متفق شده]، دولت مونگکه قaan مانع آمد و خود را بر شمشیر زد و هلاک شد.

حکایت یارغۇ پرسیدن مِنگاسار نوینان از حال امرا کە با شہزادگان غدر اندیشیده بودند

روز دیگر فرمود تا جماعت نوینان و امرا را امثال ایلچتائی ۵
نوینان بزرگ و تؤنال بزرگ و جنگی و قلچائی و سُرقان و تؤنال
خرد و طوغان پیسۇر کە هر يك خود را در پایه ای تصوّر مى کردند
کە چرخ برين را بر ايشان دست نباشد؛ و جمعى دیگر از اميران
تومان و سوران کە ذكر ايشان به تطويل انجامد تمامت را موقف
کردند. و امير مِنگاسار یارغۇچى را فرمود تا بنشست و با جمع ۱۰
اماى دیگر آغاز تفحص کرده آن سخن را مى پرسیدند؛ و چند روز
در آن باب یارغۇ مى داشتند و بغايت باريک مى پرسيدند تا عاقبة
الامر اختلاف در سخن آن طايشه باديد آمد و در مخالفت ايشان
ھيچ خلاف نماند و جمله با تفاق اقرار کردند و به گناه معترف
شدند کە چنین كِنگاچى کرده بوديم و غدر اندیشیده. ۱۵

مونگکه قaan خواست کە تا چنانکه از عادت محمود او معهود است ايشان را تشریف عفو و اغماض ارزانی فرماید. شہزادگان و نوینان و امرا گفتند کە به وقت انتهاز فرصت در / دفع خصم ۳۸۰ اهمال و امهال ورزیدن از متوجه صواب دور باشد.

شعر

هر کجا داغ باید فرمود

چون تو مرهم نهی ندارد سود
مونگکه قaan چون دانست کە سخن ايشان از روی اخلاق است

ند از راه غرض و نفاق، فرمود تا تمامت را مقید و محبوس ۵ گردانیدند و یکچندی در کار ایشان تأمل می‌فرمود. روزی در بارگاه بر تخت نشسته بود، امرا و ارکان دولت را فرمود تا هریک در حق مجرمان بیلگی بگویند از آنچه دیده یا شنیده‌اند. هر کس بد مقدار عقل و اندازه دانش خود سخنی می‌گفتند و در دلش جای‌گیر نمی‌آمد. [محمود یلواچ در آخر مجلس ایستاده بود. مونگکه قaan فرمود که آن ابوگان چرا چیزی نمی‌گوید.] یلواچ را گفتند پیش آی و سخن گوی. گفت در حضرت پادشاه اگر گوش [باشند]. بهتر از زبان، لیکن یک حکایت دانم اگر فرمان شود ۱۰ بگویم. مونگکه قaan فرمود که بگوی.

گفت وقتی اسکندر اکثر ممالک عالم را مسخر گردانید، خواست تا به جانب هندوستان رود. امرا و اعیان دولت او پا، از جاده مطاوعت و متابعت بیرون نهادند و هریک دم استقلال و نفس استبداد می‌زد. اسکندر فرومند و رسولی را به روم پیش ۱۵ ارسسطاطالیس فرستاد و حال سرکشی و گردان‌فرازی امرای خود باز نمود و پرسید که در این باب تدبیر چیست؟ ارسسطاطالیس با رسول بهم بهباغی درآمد و فرمود تا درختان بزرگ بیخ‌اور بر می‌کندند و نهالهای کوچک ضعیف به جای آن می‌نشانند، و جواب رسول نمی‌گفت. رسول چون ملول گشت با پیش اسکندر رفت و ۲۰ گفت هیچ جواب نداد. اسکندر پرسید که از او چه دیدی؟ گفت: به باغی درآمد و درختان کلان را بر می‌کند و شاخه‌های کوچک به جای آن می‌نشاند. اسکندر گفت: او جواب گفته است تو فهم نکرده‌ای؛ و امرای مسلط متغلب را هلاک گردانید و فرزندان ایشان را به جای ایشان نصب کرد.

مونگکه قaan را این سخن بغايت خوش آمد و دانست که آن ۲۵

جماعت را مقهور می‌باید کرد و جمعی دیگر را به جای ایشان بازداشت. فرمود تا آن امرای محبوس را که غدر اندیشیده بودند و شیزادگان را بر مخالفت می‌داشتند در ورطه چنان گناهها می‌انداخت بر شمشیر سیاست بگذرانند. هفتاد و هفت نفر بودند و تمامت را به یاسا رسانیدند، از آن جمله دو پسر ایلچیگتائی را ۵ سنگ در دهان کوفتند تا بمردند؛ و پدر ایشان را در بادغیس گرفته به خدمت با تو بردنند تا با پسران ملعق شد.

حکایت رسیدن پیسون توقا پسر [زاده] چفتائی و خاتون او طوقاشای و بُوري و صورت حال ایشان در آن قضیّه پیسون توقا و خاتون او طوقاشای و بُوري نیز در رسیدند تمامت ۱۰ لشکرها را در راه بگذاشته و خویشن با سی سوار آمده، و بُوري را در صحبت ایلچیان به خدمت با تو فرستادند تا بعد از ثبوتگناه او را هلاک کرد، و طوقاشای خاتون را قراهو لاگو یارْغۇ داشت و در حضور پیسون توقا فرمود تا اعضای او را به لگد نرم کردند و سینه را از کینه دیرینه او تشفی داد؛ و قدآن نویان به وقت روانه ۱۵ شدن شپرامون و ناقو چون می‌دانست که مهیج آن فتنه او بود و گرد آن وحشت او انگیخته و تدارک آن مقدور او نیست روی درکشید. ناگاه موکلان حضرت چون قابضان ارواح در رسیدند،

مصراع

۲۰ یاران همه رفتند کنون نوبت تست

و چون خود را بیمار ساخته بود، او را بر گردون نشانده بیاورندند. چون به حضرت رسید، هر چند گناه او از کفر ابلیس بیشتر بود و مشهورتر، فرمان شد تا یارْغۇ داشتند، و بعد از

اقرار و اعتراف به گناه او را بر عقب یاران روانه گردانیدند،

381 / والسلام. /

حکایت طلب فرمودن مونگکه قآن اوغول قایمیش خاتون
و خواجه پسر گیوک خان را و به یاسا رسیدن اوغول
قایمیش و حال سیاست فرمودن اوییدی قوت را

۵

و چون بعضی مجرمان هنوز نرسیده بودند و خاطرها از نقار خبث ایشان پاک نشده، مونگکه قآن بُریگتائی نویان را با ده تومان لشکر از تُرکان دلاور بر حد الْغَطَّاقْ و قانقای و قوم شنگیر که میان بیش بالیغ و قراقوزوم است فرستاد تا از آنجاییگاه پرگه به ۱۰ پرگه قونقوران اوغول پیوندند که در حدود قیالیق بود و تا کنار اُترار پرگه کشیده و موگانویان را به حد قیرقیز و کم کمچیوت فرستاد با دو تومان لشکر و نزد اوغول قیمیش و خواجه که هنوز نرسیده بودند. شیلامون بیتکچی را به ایلچی فرستاد و پیغام داد که اگر شما را در این کنگاچ با آن جماعت مشارکت نبوده، سعادت ۱۵ شما در آن است که به حضرت مباردت نمایید. چون شیلامون ادای رسالت کرد، خواجه اوغول خواست که او را مکروهی رساند.

خاتون خواجه که به مرتبه از دیگر خواتین فروتر بود و به عقل و دهاء بیشتر پیش این اندیشه بازآمد و گفت: بر رسول ادای رسالت باشد و در هیچ عهدی رسول یاغیان را تعرضی نرسانیده اند، چگونه قصد ایلچی ای که از حضرت مونگکه قآن آید توان کرد و به قتل یک نفس در ملک چه نقصان صورت توان بست، خاصه چون در ضمن آن فسادها باشد، و بدان واسطه دریایی فتنه در تموج آید و جهان آرامیده مضطرب گردد و نایره بلا ملتهب شود و آنگاه

نداشت سود ندارد. مُونگکه قاآن آقاست و در محل پدری؛ به خدمت او باید رفت و فرمان او را انقیاد نمود. خواجه نصیحت مشفقاته او را به سمع رضا بشنید و شپلامون را اعزاز و اکرام کرد؛ و با خاتون بهم متوجه حضرت گشت و به یمن شنیدن نصیحت در ورطه زحمات بی پایان نیفتاد و به ساحت امن آباد نزول کرد.

و اُوغُولْ قَيْمِيشْ مادر خواجه ایلچی را باز فرستاد و گفت شما شہزادگان عهد کرده اید و مُچلگا داده که همواره پادشاهی در اُرُوغِ اُغِتَائی قاآن باشد و با فرزندان او مخالفت نکنید؛ این زمان با آن سخن نرسیده اید. چون این پیغام بگذارند مُونگکه قاآن بغايت خشمناك شد و يَرْلِيقْ نوشت که خاتونان جُوچی قساز و اُتْجِگين و يِلْكُوتَائی نویان که برادران چینگیزخان بودند که به کِنگاچ قورپلْتَائی در می آمدند و اُوغُولْ قَيْمِيشْ در نمی آید. اگر تاتار قدان و چینقاي و بَلا که امیران اوردوی گیوکخان بودند کسی را به پادشاه یا به خاتون بردارند یا خوانند به قول ایشان پادشاه یا خاتون شود ببینند آنچه بینند. و فی الحال ایلچی فرستاد و او را گرفته بیاورد هر دو دست در خام دوخته. چون برسید او را با مادر شیرامون قداقچ خاتون به اُرُوغِ [سورقفتني] بیکی فرستادند؛ و منگاساز یار غوچی او را بر هنه کرده در یار غو کشید و سخن می پرسید. او گفت اندامی که جز پادشاه کسی ندیده باشد چگونه دیگری بینند؟! و گناه او پرسیده او را در نمی پیچیدند و به آب انداختند. و چینقاي نیز برسید و مهم او بر دست دانشمند حاجب ساخته شد در رمضان سنه خمسین و سیماه.

در پیش بالیغ بیدی قوت که سرور بت پرستان بود با جماعتی قرار کرد روز آدینه که مسلمانان در جامع جمع باشند، خروج کنند و جمله را در مسجد بکشند. غلامی از میان ایشان که بر آن حال

واقف و مطلع بود اسلام آورد و ایشان را آیناقی کرد و آن گناه
بر ایشان ثابت گردانید. و بعد از آنکه پیدی قوت را در اوردو
حاضر گردانیدند و یارگو داشتند و به گناه معرف گشت، فرمان
شد تا او را با پیش بالیغ بردن و روز جمعه بعد از نماز به حضور
[کافه] خلائق به یاسا رسانیدند. ۵ /

382/

حکایت روانه فرمودن مونگکه قآن بعضی امرا را به هر
جانبی تا تدارک بقیه فتنان کند و عفو فرمودن او از
گناه خویشان

و چون در گوشها بعضی فتنان مانده بودند و احضار ایشان
۱۰ تطویل و تعذری داشت، بالایارگوچی را با طایفه نوگران به
لشکر های پیسو [مونگکه] فرستاد تا از حال آن جماعت تععّص کند
و هر که در آن کنگاچ بوده باشد به یاسا رساند؛ و امیری دیگر را
هم [در] این مصلحت نامزد ولایت ختائی فرمود. و چون اندیشه
حال شریران از پیش خاطر مبارک برخاست، حسن اخلاق پادشاه
۱۵ جوانبخت چنان اقتضا کرد که رعایت جانب قرابت و موافصلت
عشیرت عین فرض داند. فرمود تا شیرامون مصاحب قوبیلای قآن
و ناقو و چغان نویان به جانب ختائی روند، و خواجه را سبب قضای
حق خاتون او که سخن پسندیده گفته بود از برنشستن لشکر معاف
داشت، و یورت او در حدود سلینگه که نزدیک قراقره است معین
۲۰ گردانید.

بر جمله از آن وقت باز اختلاف در میان مغول ظاهر شد و
چینگیزخان فرزندان خود را به موافقت و یکدلی وصیت کرده و
گفته که مادام که شما موافق همیگر باشید دولت یار شما باشد و

مخالف ظفر نیابد؛ و او را و اُرزوغ او را بدین خصلت میسر شد که اکثر ممالک جهان بستند.

و می‌گویند روزی در ابتدای ایام خروج پسران را پند می‌داد و از راه تمثیل تیری از ترکش برکشید و به ایشان داد و گفت بشکنید. به‌اندک قوتی شکسته شد. دیگر دو عدد بداد، هم بسهولت بشکست، و بر این ترتیب زیادت می‌کرد تا به ده رسانید؛ و زور آزمایان و بَهْادران لشکر از کسر آن عاجز آمدند. فرمود که حال شما بر این منوال است. مادام که هم پشت پکدیگر باشید کس بر شما ظفر نیابد و مدت‌های مديدة از ملک تمتّع یابید؛ و اگر سلاطین اسلام همین طریقه ورزیدندی خاندان ایشان بکلی مستأصل نگشته‌ی .

حکایت اجازت خواستن شهزادگان و امرا از بندگی
مُونگکه قاآن تا به خانه‌های خویش مراجعت نمایند
و روانه فرمودن او ایشان را به اعزاز و اکرام و

سیوْرْغامپیشی تمام

چون رای همایون مُونگکه قاآن از مهمات ضروری فارغ گشت و ملک شوریده قرار گرفت و پادشاهی به اتفاق جمله شهزادگان او را مسلم شد، شهزادگان و امرا اجازت انصراف با یُورت خود التماس نمودند. فرمود تا تَرْغامپیشی کرده هریک با جایگاه خویش روند نواخته به انواع [و صنوف] مکرمت و فنون عاطفت. چون بُعد مسافت و مدت مفارقت بِرْکائی و تُوقاتیمُور را از خدمت باُتو بیشتر بود [پیشتر] ایشان را بازگردانید و انواع صلات بی‌اندازه ارزانی داشت. و جهت باُتو چنانکه لایق حضرت پادشاهی چنان

باشد هدايا و تحف در صحبت ايشان بفرستاد؛ و فرزندان گوتان را و قدقان اغول و ملك اغول هر يك را از اوردوها و خانه هاي قاآن يك اوردو با خواتين سيورغامپشي فرمود. بعد از آن قراهو لاگو را به اعزاز و اكرام تمام بازگردانيد و جايگاه جدي او كه عمش پيسو [مونگكه] گرفته بود بدو ارزاني داشت تا به مراد دل مراجعت نمود. و چون به موضع آلتاي رسيد به مطلوب نارسيده اجلس دررسيد؛ و ديگر شهزادگان و امرا و نويستان را هر يك بر حسب منزلت و مرتبت نواخت فرموده بازگردانيد و كيسگ را ترخان / کرد و چندان مال ارزاني فرمود كه غني تمام گشت و ۳۸۳/ ۱۰ مرتبه او بغايت رفيع شد. و چون شهزادگان و امرا بازگشتند و مهمات ايشان به كفايت رسيد روی به ضبط و ترتيب امور مملكت آورد [و جهان را به معدلت آبادان گردانيد.]

۱۵

حکایت نظر فرمودن مونگکه قاآن در امور مملکت و پيدا
کردن ضبط و ترتيب آن و مرحمت فرمودن در حق اصناف
مردم و بازگردانيدن حکام اطراف
و چون همت پادشاهانه مونگکه قاآن بر ترتيب صالحان و
قهر یاغيان مصروف بود، عنان انديشه مبارکش بر صوب ترفيه
رعايا و تخفيض انواع مؤن معطوف كمال عقل او جد را بر هزل
اختيار کرد و ترك ادامت شرب مدام گرفته، ابتدا عساكر را به
اقاصي شرق و غرب و ديار عجم و عرب فرستاد. مملکت جانب
مشرق را به صاحب محمود يلواچ كه سوابق بندگيه را به لواحق
هوادرى مقرون گردانide بود و پيش از جلوسي مبارك به شرف
بنديگي پيوسته ارزاني داشت؛ و بلاد تركستان و ماوراءالنهر و

بلاد اوینور و فرغانه و خوارزم به امیر مسعود گشت که به سبب دوستی و اخلاص بندگی حضرت بسیار خوف و خطر دیده بود و همچو پدر پیشتر از دیگران به خاکبوس درگاه مشرف گشته، و بنا بر اثبات آن حق پیشین ایشان را بازگردانیدند. و کسان که از هر طرف در صحبت ایشان آمده بودند به انواع و اصناف ۵ سیور غامپی اختصاص یافتند.

و بعد از آن امیر آرغون آقا را که به واسطه دوری راه بعد از قوریلتاوی و تر غامپی رسیده بود و پیش از آن در بندگی حضرت به اخلاص خدمت امتیاز یافته به انعام مارب و ادراک مطالب ممتاز گشت و حکم ممالک ایران [زمین] از خراسان و مازندران و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و آذربیجان و گرجستان و ارمن و روم و دیار بکر و موصل و حلب به وی مفوّض گشت؛ و کسانی که از ملوک و امرا [و نواب] و پیتکچیان در خدمت او بودند بر وفق صواب دید او سیور غامپی یافتند؛ و در بیستم ماه رمضان سنۀ خمسین و سیتمائۀ مراجعت نمود و علی ملک را به نوگری او بفرستادند و به تخصیص ملکی اصفهان و نیساپور به وی ارزانی داشتند. و فرمان شد تا شماره نو کنند [تمامت اولوس و لشکر را] و مال قراری مقرر گردانید، و از آن مهم فارغ شده با بندگی حضرت مراجعت نمایند. ۱۵

و هریک را از ایشان فرمان داد که احوال گذشته بواجبی بحث ۲۰ و استکشاف کنند، چه ما را نظر بر ترفیه احوال رعایا است نه بر توفیر اموال خزاین. و در باب تخفیف رعایا یزلیغ فرمود. و چون بعد از گیوکخان بسیاری از خواتین و شهزادگان یزلیغ و پاییزه بی اندازه به مردم داده بودند و ایلچیان را به اطراف ممالک فرستاده، و وضعیع و شریف را به علت اورتاوی و غیره حمایت ۲۵

کرده، جماعت مذکور را یَرْلِیغ فرمود تا هریک در ولايت خويش تفحّص نموده يَرْلِیفها و پایزه‌ها که مردم از عهد چینگیزخان و اوکتائی قaan و گُیوکخان باز از ايشان و دیگر پسран ستدۀ باشند تمامت بازگيرند، و فيما بعد شهزادگان در کاری که تعلق به مصالح ۵ ولايات داشته باشد بی استطلاع رای نواب حضرت مثال ندهند و ننویسند؛ و ایلچیان بزرگ زیادت از چهارده سر اولاغ بر ننشینند و از یام به یام روند و در راه چهارپایان مردم را نگیرند. و در عهد قaan معهود بود که تجّار به اولاغ به ولايت مغولستان می‌آمدند آن را انکار فرمود که باز رگانان جهت کسب اموال تردد می‌کنند ۱۰ بر اولاغ نشستن چه معنی دارد؟! و فرمود تا بر چهارپایان خود آمد شد کنند. و فرمود که ایلچیان در هیچ شهر نروند و در دیه نیز که آنجا مصلحتی نداشته باشند هم نروند؛ و از مقرر علوفه زیادت نستانند. و چون کار ظلم و تعدی بالا گرفته بود و بتخصیص ۱۵ دهاقین از کثرت مطالبات و تکلیف / عوارض به جان رسیده بودند ۳۸۴/ تا به حدّی که محصول ارتفاعات به نصف مطالبات وفا نمی‌کرد. فرمان داد که وضعی و شریف از اورتاق و اصحاب اعمال و اشغال با زیرستان طریقت مسامحت و مواسات سپرند و هر کس به نسبت یسار و استظرهار آنچه از وجه معاملت بر او متوجه گردد بی‌دفعی ۲۰ به ادارساند غیر از جماعتی که به حکم یَرْلِیغ چینگیزخان و قaan از زحمات و تکالیف معاف‌اند، از اسلامیان طایفه مشایخ کبار و سادات بزرگوار و ایمه اخیار؛ و از نصاری ارکاؤنان و قسپسان و رُهبانان و آحبار و از بتپرستان نوینان نامدار و از عموم اصناف جماعتی که سن ايشان بالا گرفته باشد و از کسب و کار عاجز شده و جهت آنکه تا هر صاحب‌شغلی هر روز قسمتی نتواند ۲۵ کرده، مواضع هالیانه معین فرمود که در ممالک ختای متمولی

بزرگ تا ده دینار بدهد و به نسبت ضعیفی یک دینار، و در ماوراءالنهر همچنین، و در خراسان و عراق متمولی هفت دینار و درویشی یک دینار؛ و عمال و کتاب میل و مداهنه نکنند و روی و دل نبینند و رشوت [و پاره] نستانند، و مراعی چهارپای که آن را قوبچوز خوانند از یک جنس چهارپای هر کس را که صد سر ۵ باشد یک سر بدهد، و آنچه کم از صد باشد هیچ ندهد؛ و بقایای اموال بر هرجا و هر کس که مانده باشد از رعایا نستانند.

و از تمامت طوایف و ارباب ملل، اهل اسلام را زیادت اکرام و احترام ارزانی داشت و صلات و صدقات فرمود، و مصداق این معنی آنکه در عید فطر سنه خمسین و سیتمائه که بر در اوژدو ۱۰ قاضی جمال الدین محمود خجندی و جماعت مسلمانان حاضر شدند و او خطابت و امامت کرد و خطبه را به ذکر القاب خلیفه موشح گردانید و مونگکه قaan را دعا و ثنا گفت. اشارت فرمود تا ایشان را بر سبیل تشریف عیدی گردونه‌های بالش زر و نقره و جامه‌های گرانمایه دادند و اکثر خلائق از آن بهره‌مند شدند؛ و به اطلاق ۱۵ تمامت مقیدان و محبوسان مطلقاً در تمامت ممالک فرمان نافذ اصدار فرمود / و بدین مصالح ایلچیان به اطراف ممالک روان شدند؛ و اگر در شرح احوالی که روز به روز از عدل و انصاف از آن حضرت صادر می‌گشت شروع رود مجلدات مستغرق گردد و آن ۳۸۵

حکایات به پایان نرسد،

وَالْقَلِيلُ مِنْهَا عَلَى الْكَثِيرِ دَلِيلٌ

و چون آوازه عدل و انصاف او در اقطار و اطراف منتشر گشت تُرك و تأثیک از دور و نزدیک به رغبتی صادق به رعیتی او التجا می‌نمودند؛ و ملوک بلادی که اپل نشده بودند تعف و هدایا می‌فرستادند؛ و چون نبندی از اوصاف و اخلاق حميدة او بر سبیل ۲۵

اجماع و ایجاد ذکر رفت یک حکایت که مستجمع بسی خصال شریفه است ایراد می‌رود تا جهانیان را معلوم و محقق گردد که این تقریر از سمت تکلف منزه است. چون تجّار از اقطار به خدمت گیوکخان تردّد [می] نمودند و معاملات سنگی با نواب او [می] کردند و بروات بر ولایات [می] ستدند به واسطه واقعه [او] وجه ایشان در تعویق افتاد و نمی‌رسید؛ و خاتون و پسران و برادرزادگان او هم بر آن قاعده معاملات می‌کردند و برات بر ولایات می‌نوشت، و بازرگانان گروه گروه متعاقب می‌رسیدند و روانی معامله می‌کرد و برات می‌ستد.

- ۱۰ چون مُونْگکه قآن به مبارکی بر تخت نشست و کار آن جماعت از آنچه بود بگردید؛ بعضی تجّار از اموال پیشینه عشري نستده بودند و بعضی به موضع حواله نرسیده و طایفه‌ای برات نستده و جمعی قماش تسلیم نکرده و قومی هنوز بهارا معین نگردانیده، تمامت سرگردان مانده روی به بندگی حضرت نهادند، و بر ۱۵ سبیل امتحان به اید معدلت و انعام او به درگاه آمدند و احوال خویش به سمع مبارک مُونْگکه قآن رسانیدند. هر چند کفاه حضرت و ارکان دولت از راه آنکه لازم نیست که وجه این معاملات از خزانه پادشاه دهنده منع می‌کردند و کس را بر آن اعتراضی نمی‌رسید؛ از کمال مرحمت جناح عاطفت بر آن جماعت گسترد و ۲۰ یَرْلِیغ فرمود تا تمامت آن وجه از ممالک او اطلاق کردند، زیادت از پانصد هزار بالش زر و نقره برآمد؛ و اگر احتباس نمودی کس را راه اعتراض نبودی و بدین موهبت آب روی تمامت پادشاهان حاتم‌سیرت ببرد. و از کدام تاریخ مطالعه رفته و از کدام راوی استماع افتاده که پادشاهی قرض پادشاهی دیگر گزارد؟!
- ۲۵ و این نکته نموداری است از محسن اخلاق و مراضی عادات

پادشاهانه او که از آن بر سایر امور استدلال سی توان کرد. و فرمود که هرچند از باب تفحص امور جمهور باشد امیر مِنگاسارْ نُویان با طایفه امرای کاردان بدان مهم قیام نماید و قواعد معدلت ممہد دارد، و بُلغای آقا را که به قدمت حقوق خدمت مخصوص بود فرمان داد تا سور کتاب باشد و امثله و فرامین او نویسد و سواد کند؛ و از بیتکُچیان مسلمان امیر عمادالملک را که در حضرت [أوْكَتَائِيْ] قاآن و کُیوکْخان به همان کار موسوم بود، و امیر فخرالملک را که از خواصِ قدیمه حضرت بود معین فرمود که بازرگانان را پاییزه ندهند تا میان ایشان و متقلدان امور دیوانی تمییزی باشد؛ و گروهی از ایشان متاعی که آورده‌اند تا ۱۰ با خزانه معامله کنند قیمت کنند طایفه‌ای جواهر را قیمت کنند، و جمعی ثیاب و قومی فَرَوَيَات و فوجی نقود.

و همچنین جهت الْتِمْغا دادن و پاییزه زدن و زرّادخانه و ترتیب کار پرندگان و دوندگان شکار و ساختن مهمّات اهل هر ملتی و هر طایفه‌ای کسان کاردان واقف جلد را معین فرمود و فرمان بر آن ۱۵ جمله نفاذ یافت که آن جمله از شایبه ریا و زیادتی طمع اجتناب نموده کسی را موقوف ندارند و بزودی حال هریک به سمع مبارک می‌رسانند. و از جمیع اصناف کتبه ملازم بسوند از فارسی و اویغوری و ختایی و تبت و تُنگُقُوت تا هرگاه که به موضع فرمانی نویسنده بهزبان و خط آن قوم نویسنند. در ایام ملوک باستان و ۲۰ عهود سلاطین [ماضیه] چنین ترتیب و آیین که بوده باشد یقین که اگر زنده بودندی بدین طریقه اقتدا نمودندی. /³⁸⁶

حکایت فرستادن مونگکه قاآن برادر [ان] خویش قوبیلای و
هولاگو [را] بجانب مشرق و مغرب با لشکرها و به لشکر
نشستن او بنفس خویش و عزم فتح بلاد ممالک ختایی که
ایل نبودند و دیگرها

۵ مونگکه قاآن چون به مبارکی بر تخت پادشاهی نشست و اولیا را منصور و اعدا را مقهور گردانید در یورت او گنای قاآن که در حدود قراقوروم است به موضع اونگقین قیشلامپشی تمام کرد.
چون سال دوم درآمد بعد از قورپلتای بزرگ و تمکن بر سریر سلطنت و فراغت از کار دوست و دشمن همت‌های ایون بر استخلاص اقصی بلاد شرق و غرب عالم موقوف گردانید، و ابتدا چون جمعی دادخواهان از بلاد ملاحده خود را در نظر اشرف آوردند، جمیت دفع ایشان برادر [خردت] خویش، هولاگو خان را که آثار جهانگیری و جهانداری و فر پادشاهی و بختیاری از ناصیه او مشاهده می‌کرد در سال گاو... بجانب ولايت تاجیک روانه گردانید؛
۱۰ و برادر میانه قوبیلای قاآن را در سال یوز به معاففتش و فتح بلاد شرقی نامزد فرمود و روان کرد، و موقلي گویانگه را از قوم جلایر در صحبت او بفرستاد؛ و ذکر آن حکایت در داستان هریک چون پادشاه بوده اند مشروح خواهد آمد.

۲۰ و قوبیلای قاآن چون روانه شد از راه ایلچیان فرستاد که در [آن] راه تغار یافت نمی‌شد و رفتن بغايت متعدد است. اگر فرمان شود به ولایت قراجانک رویم. اجازت نافذ گشت و قوبیلای قاآن آن ولایت را که اینجا به قندهار مشهور است تاختن و غارت کرد و با خدمت مونگکه قاآن آمد. بعد از آن مونگکه قاآن در موضع قورقناق جوبور که میانه ولایت مغولستان است [بر جمله]
۲۵ قورپلتای ساخت، و آن موضع آن است که قوبیلای قاآن وقتی که

او را فتحی دست داده بود آنجا در بُن درختی با نوکر ان خویش چندان رقص کرده بود که زمین در کو افتاد. بر جمله چون قورپلتای تمام شد و مردم انبوه ترگامپشی کردند، هرکس از امرا و شهزادگان بیلپگی می گفتند.

در اثنای آن حال دارگائی کوْرگان از قوم اپکپراس که داماد ۵ چینگیگیزخان بوده گفت که ملک ننگیاس چنین نزدیک و با ما یاغی اند چگونه مهمل و معطل گذاریم؟! مونگکه قاآن آن سخن را پسندیده داشت و گفت پدران و آقایان ما که پادشاهان پیشین بودند هریک کاری کردند و ولایتی گرفتند و نام خود میان مردم برآوردند. من نیز بنفس خود به چریک برمی نشینم تا به جانب ۱۰ ننگیاس روم. شهزادگان با تفاق گفتند کسی که پادشاه روی زمین بود و او را هفت برادر باشد چگونه بنفس خویش به جنگ خصم برنشینند؟! و فرمود که چون سخن تمام کرده ایم خلاف آن کردن از رای و رویت دور باشد. و در تولی پیل موافق محترم سنه ثالث و خمسین و سیتمائه که ششم سال بود از جلوس مبارک او، عزم ۱۵ رزم جوگان پادشاه ختای جزم گردانید، و برادر کهین آریغ بُوکا را بر سر اوردوها و لشکرهای مغول که آنجا باز می ماندند بگداشت و اولوس را به وی سپرد و فرزند خویش اورنگتاش را پیش او بگداشت و لشکرها که با خویشن می برد معین فرمود از ۲۰ شهزادگان و کوْرگانان و امرای بزرگ بدین تفصیل:

از دست راست

شهزادگان

تابعه: از اُروغ [اوگتای] قاآن، قدآن، نوتاًق.

تابعه: از اُروغ چقتای، قوشپقاًی، پسران دیگر.

تبעה: از پسران تُولوی خان: مُوگه، آسوتای.

تبעה: از عمزادگان جاؤ تو و دیگر پسران.

امرا

از امرا اُرُوغ بُوقُرْچی [نویان]:

نويان بالچقى مذكور

از دست چپ

شهرزادگان

تَفَاجَّار، پَسْر اُوتْجِي نُويان. بِيِسُونْگَكَه، پَسْر جُوچِي قَسَار.
چَافُولَه پَسْر إِيلِچِتَائِي نُويان

امرا

۱۰

قُورْمُشی پَسْر مُوقَلِي گُويانگْت. آلچِي نُويان از قُنقرات / كَهْتَئِي /
و بُوچُر از قوم اُرُوت. مُونْكَاكَلْجا و چَغَان نُويان از مَنْكُوت.

تمامت این اقوام لشکر مُغول برنشستند و آنچه به دست راست
تعلق داشت با لشکر جَاؤ قُوت بهم در صحبت مُونگکه قآن روانه
شدند، مجموع آن دو قوم شست تومان. و جاؤ قُوت عبارت است از
خِتَائِي و تَنگُقُوت و جُورْچَه و سُولنگقا که آن حدود را مُغولان جاؤ قُوت
می خوانند؛ و لشکر های دست چپ را در صحبت شهرزاده تَفَاجَّار
مذکور به راهی دیگر روانه فرمود و مجموع ایشان سی تُومان
بودند مقدم ایشان تَفَاجَّار مذکور؛ و در آن كِنْكَاجْ بِيلْكُوتَائِي نُويان
عرضه داشت که قُوبِيلَه [قاآن] يك نوبت به چِريک برنشسته و
کار خود ساخته، و اين زمان درد پاي دارد؛ اگر فرمان شود با
خانه رود.

مُونگکه قآن آن را پسندیده داشت، و بِيلْكُوتَائِي نُويان صد و
ده ساله بود و در آن سال وفات یافت؛ و در لُويپل موافق محّرم

سنّه آربيع و خمسین و سیماهه روان شدند، و از جانب راست مونگکه قاآن [گوچو] پسر سوبادای بهادر بود با ده تومان. مونگکه قاآن تابستان به حدود ولايت تنگقوت و ننگیاس رسید و در موضعی که نام آن لپوپانشان است تابستان تمام کرد، و آن موضعی است که چینگیزخان به وقت عزیمت ختای چون آنجا رسید رنجور شد ۵ و وفات یافت؛ و پاییز گاه به عزم پیسون قله که در حدود ننگیاس است برنشست و در آن نواحی بیست قلعه بستد و آن ولايت را حان سدان گویند، و پیرامون قلعه بزرگ که آن را دولی شانک گویند فرو آمد و محاصره داد.

طفاچار تویان که او را با صدهزار سوار به راه رودخانه بزرگ ۱۰
قاآن کنکه روانه فرموده بود تا شهرهای بزرگ سانگ یانگ فو و فانگ چینگ را محاصره دهد و اپل کند؛ چون آنجا رسید با لشکر هفت‌های محاصره کردند. چون فتح میسر نشد بازگشتند و به خانه‌های خود فرو آمدند. مونگکه قاآن از آن قضیه در خشم شد و ۱۵ ایشان را قائم‌شی فرمود و پیغام فرستاد که به وقت بازگردیدن شما را سزای لایق فرمایم. و ق سوریقچی برادر پیسونگکه به طفاچار پیغام فرستاد که قوبیلای قاآن شهرها و قلعه‌های بسیار گرفت و شما با خیکهای دریده بازگشته‌اید یعنی به شراب و آش مشغول بودید.

۲۰ حکایت توجه قوبیلای قاآن به جانب ننگیاس به حکم یزلیغ و محاصره شهر یاؤجوجو و مراجعت نمودن و بر آب گنگ گذشتن

بعد از آن مونگکه قاآن فرمود که قوبیلای قاآن چون رنجور است و یک نوبت به چرپاک برنشسته، این زمان آن چرپاک به تغاچار

بگذارد، و به جای او برنشینند. چون یَرْلِیخ رسید، قُوبِلَای قاآن پیغام داد که پای من بهتر شده چگونه شاید که آقای من به چرپک برنشسته باشد و من در خانه ساکن؟! و در حال برنشست و روانه شد، متوجه ننگیاس، و جهت آنکه راه بغايت دور بود و سخت و تمامت آن ملک یاغی و هوا عفن، از برای خلاص خویش در روزی دو سه نوبت جنگ می‌کردند و می‌رفت تا وقتی که به شهر یاؤجو رسید و آن را محاصره می‌کرد تا چنان شد که از ده تومان دو تومان زیادت نمانده بودند. آنگاه قُوبِلَای قاآن از چرپک بازگشت و اوریانگقدای را با بهادر نویان پسر چیلاؤن گویانگ پسر موقلى ۱۰ گویانگ با پنج / تومان لشکر به آنجا بگذاشت و بر آب کنگ موران به کشتی پولی بست؛ و از طرف ننگیاس لشکری بی‌قياس در رسیدند. چرپک مغول خواست که از پل بگذرد متعدد بود، و خلقی بسیار از ایشان در آب افتادند یا بر دست لشکر ننگیاس تلف شدند و بعضی در آن ولایات بمانند؛ و در این آخرها که ننگیاس مسخر شد آنچه زنده بودند بازآمدند؛ و بعد از آن قُوبِلَای قاآن از آنجا بیامد و در حدود شهر جونگدو به اوردو رسید و آنجا نزول کرد، و در این مدت مونگکه قاآن به محاصره قلعه مذکور مشغول بود.

۳۸۸/

حکایت رنجور شدن مونگکه قاآن و وفات یافتن او و
رسانیدن صندوق به اوردوها و تعزیت داشتن

۲۰

مونگکه قاآن چون محاصره قلعه مذکور می‌داد؛ به وقت آنکه تابستان درآمد و گرما قوت گرفت از آب و هوای آنجا اسهال دموی پدید کرد و وبا در میان لشکر مغول افتاد تا بسیاری از ایشان

بمردند. پادشاه جهان دفع و با را شراب می‌خورد و بر آن مداومت می‌نمود. ناگاه سوءالمزاجی عارض شد و بیماری به بحران مؤدی گشت، و در مُوغَا پیل موافق محَرم سنّة خَمْسَ وَ خَمْسِينَ وَ سِتَّمَائَهَ در پای [آن] قلعه نامبارک درگذشت؛ و مَدْت عمر او [پنجاه و دو سال] بود، و آن سال سال هشتم بوداز جلوس او بر تخت پادشاهی؛
 ۵ و بعد از وقوع حادثه آسوٰتای اوغول قَنْدَقَائِي نُويان را بر سر لشکر بگذاشت و صندوق پدر را برداشت و به اُورْدُوها آورد و در چهار اُورْدو تعزیت داشتند، روز اول در اوردوی قُوْتُوقْتَائِي خاتون، روز دوم در اوردوی قُوتَائِي خاتون، روز سیم در اوردوی چابوئی خاتون که در آن سفر در خدمت بود، و روز چهارم در اوردوی کپسا ۱۰ خاتون. هر روز در اوردویی آن صندوق بر تخت می‌نهادند و به سوزی هرچه تمامتر بر وی زاری می‌کردند، بعد از آن او را در موضع بُولقان قالْدُون که آن را پَكَه قُورُوق گویند در جنب چینگیز چان و تُولُوئی خان دفن کردند. ایزد تعالیٰ پادشاه اسلام را سالهای بسیار وارث اعمار گرداناد و از ملک و دولت و سلطنت برخورداری ۱۵ دهاد. یَمَنِه و جُودِه.

حکایت تتمهٔ حال قوبیلایی قاآن در آن سفر و وصول خبر وفات مونگکه قاآن به وی

و در آن وقت قوبیلایی قاآن از آن جانب روان شده بود و به رودخانه بزرگ ولایت ننگیاس که آن را خوئی خواند رسیده،
 ۲۰ چون خبر بد مونگکه قاآن شنید با بهادر نویان پسرزاده موقلی گویانگ کنگاچ کرده و گفته بدین ارجایف التفات نکنیم، و آرکه نویان پسر بولغان قلچایی از قوم برو ولاس را به منقلای فرستاده و

بر عقب می‌رفته و **قراؤلان** لشکر ننگیاس را گرفته و کشته، و سبب آن بود که آن آوازه بیرون نبرند. و به رودخانه کنگ که پهنهای آن دو فرسنگ باشد به کشتی گذشته و به شهر اوجو رسیده و حصار داده بستده، و چرپکی که از جنگ مونگکه قaan بازآمدۀ اند ۵ به مدد آن شهر آمده، نام امرای ایشان گیایی داؤ و اولوش طایفو.

چون ایشان رسیدند **قوبیلای** قaan شهر را ستده بود و برفور از پیش چابوی خاتون و امرای اردُوی او **تاپچیو تائی نویان** و **یگو نویان** **ایلچیان** رسیدند نام ایشان طوقان و ابُوگان و از حالت ۱۰ واقعه مونگکه قaan خبر داده؛ **قوبیلای** قaan چون آن حال را یقین دانست از لشکر فرو آمد و تعزیت داشت و به جهت آنکه او در ولایت ننگیاس بود و هولاگو خان به جانب مغرب و ولایات تازیک، ۳۸۹/ و از ایشان تا تختگاه مسافت دور. **اریغ بُوکا** / چون خبر واقعه ۱۵ برادر شنید نظر او در تخت و پادشاهی افتاد و امرا و ملازمان نیز او را بر آن تعریض کردند تا با **قوبیلای** قaan یاغی شد؛ و تاریخ و حکایات **اریغ بُوکا** و پسران مونگکه قaan آسوتای و اورنگتاش اوغول و دیگر پسران و پسرزادگان تمامت داخل داستان **قوبیلای** قaan خواهد شد و آمدن، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ**.

چون تاریخ مونگکه قaan و احوال و حکایات زمان پادشاهی او ۲۰ تمام شد این زمان آغاز کنیم و تاریخ پادشاهان ختای و ماجین و امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و آتابکان دیار ایران زمین و شام و روم و مصر و مغرب که معاصر او بوده‌اند از ابتدای قاتاییل سال خوک موافق سنه ثمان و آربَعَينَ و سِتَّمِائَه تا غایت مُوغاییل واقع در محرم سنه خَمْسَ و خَمْسِينَ و سِتَّمِائَه بُر سبیل اجمال و اختصار ۲۵ بگوییم، ان شاء الله تعالى وحدة.

تاریخ پادشاهان خنای و ماچین و امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و آتابکان ایران زمین و دیار شام و روم و مصر و مغرب که از ابتدای قاقا ییل که سال خوک باشد موافق سنّة ثمان و أربعين و ستمائه [تا غایت موغا ییل سال مار مطابق سنّة خمس و خمسین و ستمائه] معاصر مونگکه قاآن بوده‌اند و نوادر حوادث که در این مدت واقع شده برسیل

اجمال و اختصار

تاریخ پادشاهان خنای و ماچین که در این مدت مذکور بوده‌اند لیزون: چهل و یک سال بعد هفت سال و پنج سال گذشته در عهد اوکتای قاآن و گیوکخان زمان فترت بود هشت سال... و ۱۰ الباقي هفده سال.

تاریخ امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و آتابکان

تاریخ امرا

امیر آرگون [آقا] که حاکم بیشتر ممالک ایران زمین بود در جمادی‌الآخر سنّة تسع و أربعین و ستمائه بر عزم حضور به ۱۵

قُورِيلْتايْ متوجّه حضرت مونگکه قاآن شد، چون آنجا رسید،
 قُورِيلْتايْ کرده شهرزادگان و امرا ترگامپشي کرده بودند و مونگکه
 قاآن به ساختن مصالح ممالک مشغول گشته. دیگر روز وصول
 تگيشمپشي کرده غرّه محرم سنّه خمسین و ستمائه، و احوال بی
 ضبطی ممالک ایران عرضه داشت و به سیورغامپشي مخصوص
 ۵ گشت، و بعد از آنکه قلان اهالی این طرف هرسال بر [هر] متمولی
 هفت دینار و بر نازل حالی یک دینار مقرر [شده بود]، فرمودند
 که بغیر از آن هیچ مطالبه نرود. او را پرلیخ داده همان راه که
 داشت بدو توسامپشي رفت و مراجعت نمود؛ و صاحبديوان به نام
 ۱۰ بهاءالدین [محمد] جوینی پدر علاءالدین صاحبديوان بغداد و
 سراج الدین که از قبل نیگبئی پیتکچی بود بستد و جهت ایشان پرلیخ
 و پایزه گرفت و در سنّه احدی و خمسین روانه گشتند.

امیر آرغون چون به خراسان رسید و احکام را بشنوانید و
 یاساهای مونگکه قاآن برسانید، خلائق شاد شدند، و فرمود که هیچ
 ۱۵ آفریده خلاف آن نکند و رعایا را زور نرسانند و کار ممالک ایران
 را راست گردانیده بر وفق فرمان / در صحبت نجم الدین گیلابادی
 ۳۹۰/ از راه دربند قیچاق متوجّه حضرت قاآن شد، و شماره این ممالک
 کرده و اموال قراری مقرر گردانیده، بر قاعدة اول متقّلد امور
 مملکت بود تا زمان رسیدن [هولاگو خان].

۲۰

تاریخ خلفا در بغداد

خليفة المستعصيم بالله بود مردی عابد زاهد و هرگز از
 مسکرات تناول نکرده و دست به نامحرم نبرده. و در این سالها
 حسام الدین خلیل بن بدر بن خورشید السلیوجی که از کبار اکراد بود

از طاعت خلفا بیرون رفت و به مُغولان پناه برده و پیش از آن در زی صوفیان بودی و خود را از مریدان سیّدی احمد شمردی. در آن وقت با جمعی مُغولان کُنگاچ کرده به خولنجان رفت از نواحی نجف و بر جماعتی از اتباع سلیمانشاه زد و قتل و غارت کرد، و از آنجا متوجه قلعه وَهار شد که از آن سلیمانشاه بود و در حصار ۵ گرفت.

سلیمانشاه خبر یافت و از خلیفه اجازت خواسته متوجه آنجا شد تا دفع او کند. چون به حُلوان رسید، لشکری بی‌شمار بر وی جمع شدند و بر خلیل نیز جمعی از مسلمانان و مُغولان گرد گشته بودند، در موضعی که آن را شهر خوانند بهم رسیدند. سلیمانشاه ۱۰ کمین ساخته بود چون جنگ گرم شد روی به هزیمت نهاد؛ و حسام الدّین خلیل بر عقب او می‌رفت. چون از کمین‌گاه بگذشت بازگردید و لشکریان کمین بگشادند و ایشان را در میان گرفته بسیاری بکشتند، و خلیل را دستگیر کرده بکشت، و برادرش به کوهی پناه برده امان خواست و به زیر آمد. و سلیمانشاه دو قلعه ۱۵ از ولایت ایشان بستد: یکی قلعه شِپگان که حصنه حصین است، و دیگر قلعه دِزبَز در میان شهر [شاپور] خواست.

و هم در این سالها جمعی از مُغولان قرب پانزده هزار سوار از همدان قصد حوالی بغداد کردند و فوجی قصد خانقین کردند و بر فوجی از اصحاب سلیمانشاه افتادند؛ و طایفه‌ای به طرف شهر زور ۲۰ رفتند. خلیفه فرمود تا شرف الدّین اقبال شرابی و مجاهد الدّین آئیک دواتدار صغیر و علاء الدّین آلتُون تاش دواتدار کبیر با لشکری بزرگ از بندگان و اعراب بیرون رفتند و بر باروی بغداد منجنيقها نصب کردند. خبر رسید که مُغولان به قلعه رسیدند. سلیمانشاه و این گروه نوگران ترتیب جنگ کردند. مُغولان تا ۲۵

نزدیک چعفریه بیامندند و در شب آتشها برافروختند و بازگشتند.
ناگاه خبر رسید که مغولان دُجَيْل را قتل و غارت کردند. شَرَابِ
با لشکری به جهت دفع ایشان برفت و مغولان بازگردیدند.

تاریخ سلاطین در روم

۵ عَزَالَّدِينْ کیکاووس سلطان بود و برادرش علاءالَّدِینْ مخالفت
کرده و به آنگورِیه رفت و او را از آنجا بیاورد و به قلعه هشیار
محبوس گردانید هفت سال.

و در مُوصِل

سلطان بدرالَّدِینْ لَؤلَؤ در این سالها لشکری ترتیب کرد و از
۱۰ تاجالَّدِینْ محمد بن صَلَابَه زعیم اربیل مدد خواست، و او هزار
مرد بفرستاد؛ و بدرالَّدِینْ روی به ماردین نهاد. و سلطان ماردین
نیز لشکری بیاورد و از حلب مدد خواست. چون بهم رسیدند میمنه
ماردینیان بشکست و لشکر مُوصِل بر عقب ایشان برفتند و غنایم
یافتند. و پسر قیمُری مقدم لشکر حلب بر قلب لشکر مُوصِل زد و
۱۵ بشکست، و سلطان بدرالَّدِینْ بگریخت و با ده نفر به مُوصِل آمد؛
و خزانه او را غارت کردند و لشکریان گریخته بر عقب متعاقب
میآمدند.

و در مصر

/ ملک صالح نجمالَّدِینْ ایوب بن الکامل سلطان بود و وفات /
۳۹۱ یافت و امرا و اهل مصر پسر او ملک معظم تورانشاه که حاکم چُنِ
کیفَا بود طلب داشتند. چون به شهر دمشق رسید بر آنجا مستولی

گشت؛ و از آنجا به مصر رفت و در سنه ۷۸۰ و آرْبَعَینَ و سِتَّمَائَه سلطنت مصر بر او مقرر شد، و با لشکر فرنگ که بر دِمِیاط و حدود و حوالی مصر مستولی شده بودند مصاف داد و ایشان را بشکست، و قرب سی هزار فرنگ به قتل آمدند، و آفریدس از ملوک ایشان با جمعی بی اندازه اسیر گشتند و دِمِیاط مستخلص ۵ شد.

و بعد از آن ترکان بعری بر قتل سلطان متّفق و همسوگند شدند؛ و آیُبِک تُرْکمانی که مقدم امرا بود بر خوان به خدمت سلطان حاضر گشت و در اثنای سخنی که عرضه می‌داشت سلطان با وی سخت گفت. آیُبِک برخاست و شمشیر بکشید و بر سلطان زد. او ۱۰ به دست دفع کرد اما جراحتی سخت بهوی رسید و در خانه چوبین گریخت. ترکان با آیُبِک گفتند کاری که آغاز کردی تمام کن. نفاطی را بیاورند تا قاروره نفط در آن خانه انداخت. آتش در گرفت و سلطان در بام رفت. آیُبِک تیری بر وی زد. سلطان خود را در دریا انداخت؛ و بر ساحل بر عقب او برگشتند و بگرفتند و به ۱۵ لگد هلاک گردانیدند و در دریا انداختند. و اسیران فرنگ چون از آن حال خبر یافتند بندها از پای بشکستند و دست به قتل مسلمانان برداشتند. نوگران ترکمانی درآمدند و ایشان را در حلقه گرفته دست با شمشیر برداشتند و سیزده هزار فرنگ را به یک لحظه بکشتند؛ و عرب با خانه‌های خود رفتند و اکراد با قاهره گشتند و اترات در ۲۰ منصوریه بمانندند؛ و دِمِیاط را بکلی از دست فرنگ مستخلص گردانیده با تصرف گرفتند و بر آفریدیس دویست هزار دینار مقرر کردند، و برادر و پسر و جمعی خویشان را به گرو رها کرده یکی از مسلمانان را با خود ببرد تا وجهه بهوی تسليم کنند. و در سنه اثنتین و خمسین و سِتَّمَائَه آیُبِک تُرْکمانی بر مصر

مستولی شد، و از فرزندان ملک کامل کسی نمانده بود و امیر آقطای جامددار را در قلعه ناگهانی بکشت و فرمود تا خطبه و سکه به نام او کردند و بر قاعدهٔ سلاطین بر تخت نشست.

و در کرمان

سلطان رکن‌الدین بود در سنّة خمسین و سیّمائه قطب‌الدین از ۵
بندگی حضرت بی‌امد. [فی‌الوقت] رکن‌الدین بگریخت و به دار‌الخلافه استیمان نمود. از بیم مُغول او را راه ندادند. از آنجا متوجه حضرت گشت. قطب‌الدین بر عقب او برفت و به یارِ عُو درآمدند؛ و رکن‌الدین را بعد از ثبوت گناه به دست قطب‌الدین ۱۰ دادند تا او را هلاک گردانید و سلطنت کرمان او را مسلم گشت.
والسلام.

تاریخ ملوك و اتابکان

در مازندران...

و در مغرب...

و در دیار بکر...

۱۵

و در فارس [منظفر الدین ابو بکر بود]. و در سیستان...

قسم سوم از داستان مُونْگَکَه قاآن

در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلگِه‌ها و مثلها و حکم‌های نیکو که گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در عهد او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و متفرق

از هر کتاب و هر کس معلوم شده

۵

[نبذی از مکارم ذات و معاسن افعال و اخلاق مُونْگَکَه قاآن در

خلال حکایات بر سبیل اجمال تقریر رفت و به تفصیل این مختصرا

وفا نکند اما تأکید را یک حکایت که مستجمع داد و جود است اثبات

می‌رود تا جهانیان را معلوم و محقق گردد که این تقریر از سمت

تكلّف منزه است و از وصیتِ تصلیف مبررا. و آن حکایت چنان است ۱۰

که چون تجّار از اقطار به خدمت گُیوکْخان ابتدار نموده بودند و

سوداهای گرانمایه کرده؛ و چون گُیوکْخان امتدادی نیافت، اکثر

آن قاصر گشته بود و بدان جماعت نرسیده، و بعد از حالت او با

خاتون و پسران و برادرزادگان سوداها زیادت از آنچه در عهد او

می‌کردند و هم بر آن قاعده برات بر ممالک نوشتند. و چون حال آن ۱۵

جماعت تغییر پذیرفت و کار از دستِ ایشان به در رفت، تجّار بعضی

آن بودند که از حوالات نبیشه عشری نیافته بودند و بعضی خود به

موقعیت حواله نرسیده؛ و جماعتی آنکه قماش تسلیم کرده بودند و

بها معین نشده و دیگری برات نگرفته.

چون به مبارکی مُونْگَکَه قاآن بر تخت سلطنت بنشست آن طایفه ۲۰

معاملان بر سبیل امتحان میان رجاء به معدلت او و یأس از آنچه

التماس وجوه این معامله است به خدمت او آمدند و حالت خود به

سمع مبارک رسانیدند. هرچند تمامت کُفاتِ حضرت و ارکانِ دولت

از راه آنکه وجه این معامله از خزانه پادشاه واجب نیست که

پدهند و هیچ آفریده را مجال اعتراض نباشد، پادشاه جناح مكرمت
بر تمامت ايشان مبسوط گردانيد و مثال فرمود تا تمامت آن را از
وجوه ممالک او اطلاق کردند، زيادت از پانصد هزار بالش نقره
برآمد که اگر احتباس کردي هيچ کس را بر آن اعتراض نبودي؛ و
این نموداری است از عادت و اخلاق پادشاهانه او که بر امور دیگر
استدلال می توان گرفت؛ والسلام.]